

بر خورد

آرا و اندیشه ها

☑ زنجیر عدل انوشیروان

غلام حسین قرشی - تهران

با توجه به مطالب کوتاهی که آقای محمدعلی حمید سخامهر در صفحه‌ی ۱۰۸ شماره‌ی ۲۹ مجله‌ی وزین و محبوب حافظ در «نقد عادل بودن انوشیروان» با اشاره به مقاله‌ی استاد عزیز جناب آقای دکتر علی قلی محمودی بختیاری (در شماره‌ی ۲۶) مرقوم داشته‌اند، به منظور آگاهی بیشتر تر خوانندگان عرضه می‌دارد:

زنجیر عدل انوشیروان زنجیری نیست که از پایه‌های تخت شاهانه، به پاشنه‌ی درهای کاخ شاهنشاهی وصل شده و الاغی پشت خود را با مالش زنجیر عدالت آرامش بخشیده باشد. آن چه از نوشته‌های آگاهان تازیخی به خاطر دارم، موضوع مربوط به مسأله‌ی اراضی زارعین و گرفتن خراج است.

برای پی بردن به مساحت اراضی طنابی یک ذرعی داشته‌اند که دو سر آن را گره می‌زده‌اند و این وسیله و ابزار اندازه‌گیری وسعت زمین‌هایی بوده است که در نتیجه‌ی استفاده از آن و استمرار کار و تماس هر دو سر طناب با خاک، هر دو گره دو سر طناب از بین رفته و در نتیجه ۴ سانت یا چهارصدم از طول طناب کم شده و پادشاه متوجه می‌شود از صاحبان اراضی هر نود و شش صدم ۹۶ درصد یک ذرع تمام محاسبه و در نتیجه در هر واحد ۴ درصد به صاحبان اراضی اجحاف می‌شود. لذا انوشیروان دستور می‌دهد برای مساحی یک رشته زنجیر یک ذرعی تعبیه شود که تماس با خاک سر و ته آن را آسیب نرساند و این زنجیر را مردم آن روز «زنجیر عدل انوشیروان» نامیدند.

بر نفوذترین آثار قلمی در بجهوجه انقلاب مشروطه بود و به اذعان کسروی، طرفداران و خوانندگان بسیار داشت به نحوی که توسط نیروهای مخالف بویژه شیخ فضل الله نوری تکفیر شد. طالبوف همان گونه که فعالیت عملی در روند انقلاب داشته به لحاظ تئوریک نیز یکی از مهمترین نظریه پردازان نظام مشروطه می‌باشد.

اخذ تمدن غربی

قبل از آنکه به اندیشه‌های سیاسی و مشروطه‌گری طالبوف بپردازیم، نظری به رویکرد او نسبت به تمدن مدرن غرب می‌افکنیم. طالبوف از معدود روشنفکرانی است که به غرب، با دیدی نقادانه می‌نگرد و از این لحاظ جالب توجه است که ضمن تمجید و تجلیل از تمدن غربی و شیفتگی نسبت به وجوه مثبت آن؛ از برخی نکات مربوط به غرب انتقاد نیز می‌کند و می‌توان گفت، مبغنی است نقاد.

بنابراین به اخذ و فراگیری خلاق و انتخابگرانه دعوت می‌کنند: «از هیچ ملت جز علم و صنعت و معلومات مفیده چیزی قبول نکنیم... و جز نظم ملک چیزی استفاده نکنیم.»

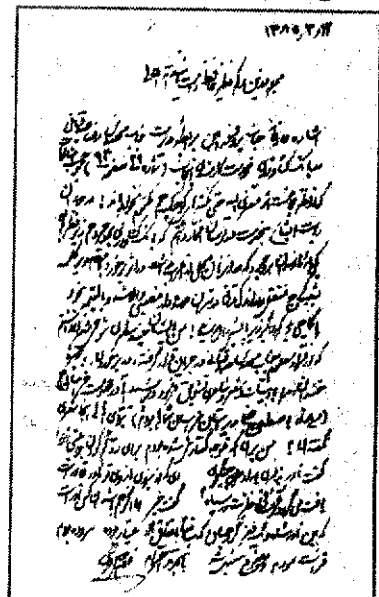
روشن است که رویکرد طالبوف بر عکس آخوند زاده و میرزا آقا خان کرمانی رویکردی است که غرب و تمدن آنرا یک کلیت تجزیه پذیر و قابل گزینش می‌پندارد و لزومی به اقتباس بالاتفاق نمی‌بیند، به همین خاطر در باره اقتباس از غرب، بر الگوی ژاپن در جمع سنت شرقی و هویت و مصالح و ویژگی‌های ملی با مبانی تمدن

☑ نگاهی به اندیشه‌های میرزا

عبدالرحیم طالبوف تبریزی، روشنفکر برجسته مشروطیت

مسعود راعی صدقیانی - تهران

یکی از اندیشه‌گران ایرانی در نیمه قرن نوزدهم که سهمی به سزا در بیداری افکار و آزادپخواهی دارد، طالبوف تبریزی است. وی تا حدی از آخوند زاده و ملکم که از روشنفکران متقدم بودند، جوان‌تر بود و پا به پای نهضت مشروطیت و پیروزی آن، فعالیت سیاسی داشت. کتاب‌های او نیز از



جدید تأکید می‌ورزید.

یکی از آن نقادی‌هایی که از تمدن غرب دارد، اعتراضی است که به رویه استعماری آن میکند. برای نمونه: «از دست این دو همسایه [اروس و انگلیس] به ستوه آمده ایم هر روز بهانه‌ای می‌تراشند و مطالبه تازه‌ای در نفی حقوق ما دارند؛ ایران باید دو پستان شیرده داشته باشد یکی را را به دهان این و یکی را به دهان آن بگذارد.» می‌بینیم که بین دستاوردهای دانش و تجارب بشری موجود در تمدن غرب با سیاست‌های چپاولگرانه دول غربی، خلط مبحث نمی‌کند. ضمن اینکه از انحطاط و عقب‌ماندگی صنعتی و علمی ایران ناراحت است: «امروز ایرانی از کاغذ قرآن تا کفن اموات محتاج به فرنگستان است و کسی در این مملکت پیدا نیست که ذل احتیاج را فهمیده باشد.» به غرب زدگی و از خود بیگانگی سخت می‌تازد: «آنان که از فرنگستان بازگشتند مگر معدودی، به نشر اراجیف و تقبیح سنتهای نیاکان روی آوردند و مردم را اسباب تنفر از علم و معلومات شدند.» حس ملی او وادارش ساخت که از ایرانی‌هایی که به نظر او میهن پرست نبودند و نخست با زور، عرب زده و سپس داوطلبانه غرب زده شده بودند سخت انتقاد کند. او در آثارش به آن ایرانی‌هایی می‌تازد که به اروپا رفتند و تنها باده نوشی و خوردن گوشت خوک را آموختند.

نظام سیاسی

طالبوف پیرامون مسئله حاکمیت ملت اظهار می‌دارد که حکومت متعلق است به مردم ولی مردم آنرا بعنوان سلطنت به یک خانواده واگذار می‌کنند و اگر آن خانواده سزاوار آن مقام نبود به خانواده دیگر می‌دهند. طالبوف توجه ویژه‌ای به قانون، معنای قانون و سازنده قانون دارد: او قانون را بر دو گونه می‌داند: مادی و معنوی. قوانین معنوی آن است که پیامبران بوسیله وحی بیاورند و قوانین مادی مثلاً قانون مدنی و سیاسی، آن است که توسط خردمندان و دانشمندان کشور ساخته شود و حقوق و منافع مردم را در نظر بگیرد، این دو گونه قانون برای استفاده مردم لازم است. او

بروشنی یادآوری میکند که قانونگذاری از اختیارات ویژه اکثریت مردم برای سعادت عموم است.

طالبوف درباره قانون اساسی، داد سخن میدهد به دیده او حقوق پادشاه و اتباع کشور را همین قانون تعیین میکند و این قانون باید ساخته و پرداخته پارلمان باشد. او می‌گوید که «در چند یک از کشورهای مشروطه، قانون چنین است که اگر وزرا وظایف خود را انجام ندهند و یا دستور غیر قانونی پادشاه را اجرا کنند، به خاطر عمل غیر قانونی خود در برابر پارلمان مسئول خواهند بود. این مسئولیت وزرا سبب می‌شود که پادشاه دستورهای غیر قانونی صادر نکند.» وی در راستای ستایش از قانون، از رژیم مشروطه و مردم انگلیس تمجید میکند و مشروطه این کشور را «جقه تاج افتخار ملت انگلیس» می‌نامد در تحسین آن می‌گوید: «مرحبا به قومی که در یک زندگی، شرف دوحیات را نایل هستند، یکی حیات ابدان و دیگری حیات وجدان.»

در باب آزادی، سخنانی پخته دارد: با آزادی‌های بی‌بند و بار، سخت مخالف است و آنرا «بی‌لجامی» می‌نامد: «اگر واقعاً آزادی این است که هر کس هر فضولی می‌خواهد بکند... هر بی‌سواد هرچه به خیالش بیاید از تهمت و افترا بنویسد به این بی‌لجامی و خوش و هرج و مرج دهشت‌انگیز نمی‌توان همدیگر را تهنیت گفت [بلکه] باید تا زود است سر خود را گرفته به در رفت و به مامنی گریخت.» «آن آزادی یعنی بی‌لجامی که فضول در یلوه سربایی یا دزد در دزدی یا مفسد در نشر عقاید فاسده یا تاجر در فروش منهیات یا مستبدین مثل سابق در گرفتن و بستن فقرا دارد.» لازم به ذکر است که طالبوف آزادی را به شش گونه بخش کرده است: آزادی هویت (آزادی فردی)، آزادی عقاید، آزادی قول، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع (تشکیل انجمن، مجمع...) و آزادی انتخاب.

در انتهای این قسمت، نمونه‌ای از گفتار طالبوف را در توصیف انتقادی اوضاع ایران می‌آوریم که سرشار از حسرت و افسوس است: «نمی‌دانید چقدر متأثر و متحیرم که

چرخ اداره مرکزی ایران چگونه تا این درجه، از کار افتاده و این ملت مستعده را که سرنوشت اینها سپرده این اداره است، چرا این قدر مظلوم نموده. بلادی که پنجاه سال قبل، گلستان آسیا معدود می‌شد، حالا قبرستان است. امنیت سلب؛ اطمینان جان و مال معدوم؛ نصف اهالی نوکر باب و فراش یا اجامر و اوباش؛ حکام ظالم و رشوه‌خوار؛ اکثر ملأها بی‌دین و عمل؛ سایر طبقات «کالاتمام بل هم اصل»... معاریف این ملت که معروف دنیا بودند مگر نسلشان منقطع شدند؟ اگرته چرا به حال بنی نوع خود و اینای وطن خود رحم نمی‌کنند؟ تشبیهی نمی‌نمایند و این همه عبدالله مظلوم را که مثل اطفال بی‌صاحب به دور چاه عمیق نکبت اخروی، جمع شده مترصد افتادن و فنا هستند تفقدی ندارند؟ مگر این هیئت جامعه، اعضای یکدیگر نیستند؟... نمی‌فهمند که نتیجه این همه خودسری و استبداد و فساد بالاخره نفرت عمومی یعنی غضب الهی و نزول بلای آسمانی یعنی اغتشاش داخلی و مناخله اجانب و فقدان استقلال و انقراض سلطنت چندین هزار ساله ایران است.»

دین و وجد

طالبوف از جمله روشنفکرانی است که خواسته یا ناخواسته با دین، کنار آمده است و به حفظ و اصلاح آن اعتقاد دارد. نوعی نگرش این جهانی به دین دارد و پیوسته آنرا مخالف رکود و کاهلی و موافق ترقی و معیشت معرفی می‌کند: «کتابهای آسمانی و اندرزهای پیامبران فقط تحصیل معاش و حفظ وجود است و هیچ اندرزگری ما را به کاهلی و تبلی و بی‌غیرتی و دست روی دست گذاشتن... رهنمون نکرده است.» او همواره از اصول و اساس مذاهب آسمانی سخن می‌گوید: گوهر همه ادیان الهی را یکی ولی شرایع را متناسب با مقتضیات، متغیر می‌داند. به ضرورت اجتهاد مستمر دینی و اصلاح و بازسازی اندیشه و نظامات مذهبی پا به پای پیشرفت دانش معتقد است. در لزوم اصلاح و تجدید اندیشه دینی و همگامی آن با زندگی متری می‌نویسد:

« اساس همه مذاهب خدابپرستی است معرفت نفس، حفظ وجود محبت نوع، مسالوات تمامی خلقت... وقت است که ما قدری خدا و رسول را بشناسیم، معنی احکام را بدانیم، بدعت و تحریف را از اصلاح و تکمیل فرق بدهیم و معتقد باشیم که همه شرایع و قوانین برای هدایت یعنی ارائه ی صراط مستقیم زندگی نوع انسان است نه برای ترشیدن صعوبت و تردید و نادانی. »

طالبوف بر خلاف آخوند زاده به هیچ وجه معتقد به دین زدایی از صحنه زندگی جدید نیست چرا که دین را - بطور عام - با سعادت و ترقی متعارض نمی داند بلکه چنانکه دینیه حکمت و اساس مذاهب الهی را تأمین و بهبود معاش و منش بشر می پندارد؛ لیکن با مشاهده و درک برخی چالشهای «عارضی» (و نه ذاتی) دین و تجدد، مذهبپوین را به اجتهاد مستمر در دین و سعی تمام در تطبیق اسلام با علم و عقل دعوت می کند: « البته اصول شرایع به جای خود محفوظ است اما هر دوره ای به مقتضیات زمانه تغییر می پذیرند. آنچه در دوران خلافت عباسی به کار می رفت در این عصر ترقی از حیز انتفاع افتاده است ... علمای روحانی ما - کثره امثالهم - می دانند که حفظ حوزه اسلامی، بی علم نمیشود و معلومات ما در استقرار ترقیات امروزی کافی نیست... آنچه در منطوقی کلام خدا آنص صریحاً نیست در مفهومی آیات [تاویل] بچویند و پیدا کنند تا شرع و علم را به هم تطبیق کامل بدهند و متدرجاً ملت اسلام را از دلّ چهل و احتیاج برهاند. » می بینیم که وی وظیفه خاصی برای علماء دین قائل است و آنها را موظف به تاویل و تفسیر قرآن و تعالیم اسلامی به نفع ترقی و دانش مدرن می داند؛ و بطور کلی به پیوند اسلام و مدرنیزاسیون معتقد است. مطلبی که در این قسمت باید اشاره کرد رابطه دین و سیاست در اندیشه طالبوف است. چنانکه گذشت طالبوف لزوم مذهب و قوانین پیامبران را انکار نمی کند ولی آنها را دور از امور کشور و جنبه های مادی زندگی نگاه می دارد. وی اگر چه قوانین معنوی و عرفی را لازم و ملزوم و یکدیگر می داند ولی نظامی بر بنیاد

قوانین عرفی و غیر مذهبی پیشنهاد میکند. یعنی به دیده او گرچه مسائل مذهبی مهم هستند ولی حوزه جداگانه ای را اشغال می کنند که از سیاست و قوانین عرفی که زیر نظارت و مسئولیت خردمندان کشور قرار دارد جدا هستند.

نظام اقتصادی

در خصوص اقتصاد، طالبوف طرفدار سوسیالیسم و منتقد سرمایه داری (بورژوازی) اروپایی است. از سوسیالیسم بعنوان «علم سوسیالیسم» یاد کرده و چنین تعریف نموده: « علم اصلاح حالت فقرا و رفاهیت محتاجین». در برابر سیم و زر، سرمایه و وجه نقد، از علم و زحمت و کار فکری و بدنی جانبداری کرده.

از احزاب سوسیالیستی سخن به میان آورده که: « همیشه در خیال رفاهیت حالت فقرا و مزدورین آمزد بگیران هستند قول و فعلشان همیشه راجع به اصلاح و تسهیل امور معاش ایشان است. » طالبوف به عدالت اجتماعی، تعدیل ثروت، و دخالت دولت تأکید ورزیده است؛ پیشرو فکر تقسیم اراضی است؛ انقای نظام ملاکی، برگرداندن املاک خالصه بر انداختن دستگاه تیولداری و ملی کردن منابع طبیعی را پیش می نهد. یکی از برنامه های اقتصادی جالب وی این است که به جای مالیات سرانه و رسم مالیات از دهاتی فقیر، از روش مالیات بر درآمد دفاع می کند مثل مالیات بر مستغلات، منافع تجارت، صرافیه، ... همچنین طالبوف معتقد به اقتصاد ملی و خود کفایی صنعتی است و داد و ستد کمتر امتعه خارجی را جهت شکوفا شدن اقتصاد داخلی پیشنهاد می کند: « امتعه خارجی را بایکوت نکنیم ولی دست کم در خرید اشیاء غیر لازم خارجی امساک به خرج دهیم ثروت ملی را به کار اندازیم، شرکت ها و صنایع جدید تولیدی در داخل تأسیس نماییم، تجار ما علم تجارت بیاموزند همه اش حمال فرنگی ها نباشند که منتظر نشسته تا آنان مال قلب و خوش ظاهر و اهل پسند خودشان را بیاورند او دلال فروش گردد و از این راه سودی ببرد... تاجر خوب، میداند که مال اجانب را به مملکت آوردن گناه است و مردم را با

اسبابهای بی وجه فریفتن و محصول وطن را از قرب انداختن شرط اسلامیت نیست. » می بینیم که بر خلاف ملکم خان، سخت مخالف اقتصاد وابسته است. سرمایه داری اروپایی را مورد انتقاد قرار میدهد که چگونه انسان را در اروپا به مصرف پرستی و نیازهای کاذب سوق می دهد و در خارج از اروپا گرفتار جهانگیری و تجاوز ناروا و پولیتیکهای برتری خویش می سازد. و می گوید: « اگر غربال زمام اداره ملت فی الواقع در قبضه اقتدار سرمایه داران است و سلاطین و رجال تابع رأی ایشانند. »

منابع

- ۱- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، انتشارات امیر کبیر، چاپ ۱۳۶۹.
- ۲- فریدون آدمیت، اندیشه های طالبوف تبریزی، انتشارات پیام.
- ۳- مقصد فرستخوانه سرآغاز نواندیشی معاصر، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
- ۴- عبدالهادی حکری، تشیع و مشروطیت در ایران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۱.
- ۵- جمشید بهنام، ایرانیان و اندیشه تجدد، انتشارات فرزنان روز، ۱۳۸۳.
- ۶- فریدون آدمیت، اندیشه های فتحلی آخوند زاده، انتشارات پیام.
- ۷- فریدون آدمیت، فکر آزادی، انتشارات سخن، ۱۳۴۰.

☑ شاعر باران است و شعر ابر

فاطمه عربشاهی سبزواری - تهران
آقای هرمز شیرین بیگ مهاجر در صفحه ی ۹۶ حافظ شماره ی سی و یکم (آخر تیر ۱۳۸۵) با طول و تفصیل زیاد نوشته بودند که:

«شاعر پس از انتشار سروده هایش در جامعه به سان «تبری که بشد از شست»، دیگر مالک آن ها نیست و نباید به بازسازی و ترجمان مجدد آن ها دست یازد.»
به این نکته عنصری هزار سال پیش خیلی بهتر در یک بیت به روانی اشاره کرده است:

زبان من به مثل لبر و شعر من مطر است
چو رفته باز نباید به سوی ابر، مطر
(دیوان عنصری، چاپ محمد دبیر سیقی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۶۸)

☑ بله، شعر از شیداست

نیما بیهقی - تهران

آقای سیداحمد خوشبین از بروجرد در صفحه‌ی ۹۱ حافظ ۳۱ به حق می‌گیری کرده و نوشته بودند که شعر «در خم زلف تو پایند جنون شد دل من» از میرزا علی‌اکبر شیداست نه از ایران‌الدوله‌ی جنت. حق با ایشان است شعر از شیداست و یازده بیت است و مقطع آن هم نام دو کس را در بردارد: اول، مخاطب شاعر که «صفا»ست (یعنی علی‌خان ظهیرالدوله متخلص به صفا ریس انجمن اخوت و جانشین صفی‌علی‌شاه)، دوم «شیدا» که تخلص شاعر است:

ای «صفا» نور صفایی به دل «شیدا» بخش تیره از خیرگی نفس حروون شد دل من

☑ همه جای ایران

سرای من است

مجید بهداری (آرش وطن‌خواه) - شوشتر
با سلام و عرض ادب به شما و همکارانتان در قلب تپنده‌ی ایران، تهران! سلام خوزستانی مرا پذیرا باشید. شاید آغازین ارتباط و آشنایی دوردور با شما، برمی‌گردد به دیدار شعر چاپ شده‌ی

حضرت عالی در مجله‌ی کتیبه (کنکاش). از آن‌جایی که حس وطن‌دوستی و ملی‌گرایانه‌ی شما کاملاً نمایان بود و نشان از فهم نامحدودتان در این عصر محدود و محتاط‌خواه می‌داد و به نوعی با عقاید و اعتقادات بنده مشابه می‌نمود و در راستای ارتباط هرچه صمیمانه‌تر با شما و دست‌اندرکاران پرتلاش و هنرمند ماهنامه‌ی وزین حافظ، دل بر آن نهاده‌ایم تا با نگارش و ارسال دل‌نوشته‌یی از مهرورزی شما و دیگر فرهیختگان عرصه‌ی ادب ضمن سپاسگزاری و عرض ارادات، خسته نباشیدی جانانه بگوییم و به حضورتان عرض کنیم: «گروه فرهنگی هنری ایران زمین» با هدف حفظ، اشاعه، ترویج و نگاه‌داشت هنر و آثار هنری هنرمندان و پرورش استعدادهای درخشان و ارج و اهمیت‌دادن به کارهای انجام‌شده‌ی فرهنگی هنری، چند سالی‌ست فعالیت خود را در حوزه‌های مختلف هنری چون تئاتر، شعر، موسیقی و... برپایی نمایشگاه کتاب آغاز و ادامه می‌دهد و با تشکیل انجمن‌هایی در هر حوزه می‌کوشد تا راهی را برای حرکت هنرمندان به سوی اهداف متعالی باز نماید. گرچه دشواری‌هایی نچند از آن‌گونه که می‌دانید و

می‌دانیم که گاه دل‌سردمان می‌سازد، اما تفکر به رسالتی که در پیش داریم دوباره جانمان می‌بخشد و راهمان می‌اندازد. ضمیمه‌های این نامه، خود گواه این ادعاست. چند نشریه (ماهنامه، گاهنامه) که همگی با هزینه‌ی شخصی اعضای این گروه و همکاری آن‌ها بدون حمایت از سوی ارگان و سازمان خاصی و تنها با دغدغه‌هایی چون انعکاس آثار و مطالب ادبی، هنری هنرمندان این شهرستان و حتا فراتر، چاپ شدند و برایتان ارسال می‌گردد. مگر باور کنید که ما نیز چون شما دلی دل‌خواه داریم و دستی تا ماه! فهم این نکته که دستمان خالی‌ست و فشارها از چهار سو تحمل‌مان را کاسته، درک این قصه که در شهرستان‌ایم و محدودیت داریم، حس این مساله که به ادب و ادبیات بهایی نمی‌دهند را داریم، اما دلمان می‌سوزد که چراغ این‌گونه هنرمندی را نیافروریم. پس دست از تلاش برنداشته‌ایم و حرکت آغاز کرده‌ایم با ایمان به این‌که فرجامش جز نکویی، خردوندی و خداخواهی نیست. آن‌هم در میان جامعه‌ی نیمه تهی شده از فرهنگ دیرینه و پیشینه‌ی فرهنگی! و خدا نبخشاید آن‌کس که تصور می‌کند و کوتاه‌نظر باشد در آن‌چه ما را به اصل خویش باز می‌گرداند. ما به راهی که انتخاب کرده‌ایم، ایمان داریم.

